

# «است»

## از کجا آمده است؟

درآمد:

**خلاصه‌ی نوشته و هدف آن:**  
در این نوشته ابتدا پیشینه‌ی است در زبان‌های باستانی و برخی از گویش‌های فعلی ایران بررسی شده و آن‌گاه مشکلات دستوری آن مطرح و به برخی از آن‌ها در حد بضاعت نویسنده پاسخ داده شده است، اما با توجه به کارکرد گسترده‌ی است هنوز هم در این باره می‌توان نوشت و جای تحقیقات بسیاری خالی است.

فعل «است» یکی از پر بسامدترین واژه‌های زبان شیرین پارسی است با شکل‌های متنوع که برخی از آن‌ها گونه‌ی آزاد همدیگرند و پاره‌ای با هم در توزیع تکمیلی اند؛ از قبیل: هست، ست، هَس، هستش، س، هَسش، س، /ه در جمله‌هایی نظیر:

- حسن معلم که هست بماند، نقاشی هم می‌کند.

- لباس‌ها کجاست؟

- حالا طرف، کی هس؟ به من هم بگین.

- حسن کی خونه هستش؟ (هَسش)؟

- حسن خونه س، شما هم بیاین.

- مداد نزدیک کتاباس، ورش دار.

- کتاب خیلی گروه.

○○○ است تنها فعل مضارعی است که شناسه‌ی Ø دارد.

دارد.

○○○ است به عنوان فعل کامل از نظر معنایی کارکرد

زیادی دارد.

○○○ است در بیش‌ترین کارکردش فعل ناقصی است که

مسند کمبود معنایی آن را جبران می‌کند.

○○○ است چند نوع ماضی نقلی می‌سازد.

○○○ است در ساختمان برخی فعل‌های مجهول به کار

می‌رود.

این کارکردهای گوناگون گاهی باعث سردرگمی

می‌شود؛ بنابراین، شناخت و بررسی این فعل می‌تواند گره

از بسیاری مشکل‌ها بگشاید.

با امید به این که این نوشته مدخلی بر پژوهش‌های

گسترده‌ی همکاران قرار گیرد.

### روش ارجاع

در پایان مقاله، فهرست منابع و مآخذ براساس نام نویسندگان آن‌ها تنظیم شده و در مقابل نام هریک شماره‌ای داده شده است. شماره‌های داخل کمانک که در متن نوشته آمده ارجاع به همان شماره‌ی مآخذ و نام کتاب و شماره‌ی صفحه است؛ به این صورت که مثلاً (۴، ۲۵) یعنی منبع شماره‌ی ۴، سبک‌شناسی، بهار، ج اول، صفحه‌ی ۲۵.

\*\*\*

برخی از منابع دستوری و لغوی مستقلاً یا ضمن بحث از فعل‌های کمکی از مصدرهای باشیدن (۱۷، ۱۲ و ۲۹، ۶۷ و ۲۷، ۱۸۸، ۲، ۵۶) و هستن (۱۶، ۶۴، ۱۸ و ۱۱۹) و استن (۵، ۵۵، ۱۶، ۶۴، ۲۶ و ۴۷، ۲۹ و ۶۷، ۲ و ۵۶ و ۲۷، ۱۸۸) یاد می‌کنند.

درباره‌ی «استن» تقریباً تمام منابع معتبر فارسی معتقدند که چنین مصدری وجود ندارد؛ دهخدا (۹، ذیل استن) و معین (۲۰، ذیل استن) آن را مصدر مفروض نامیده‌اند و هیچ شاهده‌ی نیز از قدما برای آن نقل نکرده‌اند.

هستن has-tan در فرهنگ فارسی معین (۲۰، ذیل هستن) به عنوان مصدر لازم با توضیحاتی آمده است و اصل

آن در اوستایی و پارسی باستان [ha بودن] دانسته شده، بی آن که برای شکل مصدری آن نمونه‌ای ارائه گردد.

دهخدا (۹)، ذیل هستن) نیز «هستن» را به عنوان مصدر به معنای وجود داشتن و زیستن به نقل از ناظم الاطبأ آورده است؛ بی آن که شاهده‌ی - چنان که معمول فرهنگ بزرگ فارسی است - نقل نماید.

«باشیدن» در فرهنگ‌ها چنین آمده است:

معین (۲۰)، ذیل باشیدن) bās-īdan (مص. ل. .) توضیح می‌دهد که از این مصدر تنها صیغه‌های مضارع، امر و اسم مصدر «باشش» استعمال می‌شود و نیز می‌باشد به جای «هست» و بقیه‌ی زمان‌های آن از مصدر بودن می‌آیند.

دهخدا (۹)، ذیل باشیدن) (مص) بودن - آن گاه از کتاب‌های معتبری چون کیمیای سعادت، کتاب‌المعارف، انیس الطالین و تذکره‌ی دولت‌شاه سمرقندی کاربرد شکل مصدری آن را نقل کرده‌اند و نیز صیغه‌ی باشیدن را از این مصدر به معنای بود و اقامت کرد از منابع مذکور و هم چنین تاریخ بخارای نرشخی آورده‌اند.

ملک الشعرا، محمد تقی بهار (۴، ۸-۳۵۷) ضمن بحث از باشیدن آن را فعلی نادرالاستعمال می‌داند و توضیح می‌دهد که در زبان پهلوی چنین فعلی نیست و استعمال عطار در تذکره‌الاولیا را نیز معنایی خاص می‌داند. گرچه معترف است که نرشخی در تاریخ بخارا مشتقاتی از این فعل را ذکر کرده که امروز منسوخ است.

از پی گیری این افعال در متون مختلف به نتایج جالبی می‌توان رسید؛ زیرا شرح تطور و دگرگونی آن‌ها می‌تواند به بسیاری از پرسش‌ها پاسخ دهد و گوشه‌هایی از مشکلات و مجهولات را در این زمینه روشن کند.

هم چنان که در آغاز سخن دیدیم، سه مصدر باشیدن، هستن و استن در زبان فارسی امروز مطلقاً به کار نمی‌روند و تنها برخی از صیغه‌های این سه در فارسی حضوری فعال دارند. به همین دلیل که دیگر مصدرهایی به شکل‌های باشیدن - هستن - استن وجود ندارد، باید تمام ساخت‌های آن‌ها را نیز در فارسی امروز از مصدر بودن مشتق دانست و مثلاً ضمن گفت و گو از «هستم، باشند، است و ...» نمی‌توان گفت مصدر این واژه‌ها هستن و باشیدن و استن است؛ زیرا امروز در عمل، دیگر نه از این مصدرها نشانی هست و نه مثلاً از ریشه‌ی  $\sqrt{baw}$  یا صورت دیگر

$\sqrt{bav}$  صورت‌های مضارع بوم، بوی، بود، بوم، بوید، بوند ساخته می‌شود که تا قرن هفتم و هشتم معمول بوده است (۴، ۳۵۷) و خود شکل ساده‌تر شده‌ی صرف بوم، بوی، بوت، بوام، بویت، بوند در زبان پهلوی بوده‌اند. امروز به جای آن‌ها از باشم، باشی ... استفاده می‌شود.

مصدر بودن در پهلوی دو ریشه دارد: یکی  $\sqrt{bav}$  و دیگری  $\sqrt{bū}$  (۲۳، ۹-۲۲۸) که صیغه‌های ماضی را می‌سازد و  $\sqrt{h}$  و  $\sqrt{ah}$  ریشه‌ی فارسی باستان به معنای  $\sqrt{h}$  (۳، ۸۱ و ۸۵) و در موصفاستی در اوستا که از آن صیغه‌های هستم، هستی، هست ... یا استم، استی ... و ام، ای، است، ایم، اید، اند ساخته می‌شوند و در غالب متون پهلوی از جمله در کارنامه اردشیر بابکان بدین صورت آمده است:  $\sqrt{bū}$  بودن و فعل ماضی آن به صورت  $\sqrt{bū}$  بود (۱۴، ۳۱۲). همین واژه و مشتقات آن اغلب در متون پهلوی به صورت هزوارش به کار رفته و از کلمه‌ی آرامی  $\sqrt{bū}$  (۱۳، ۱۳۵) استفاده شده است. چنین به نظر می‌رسد که وقتی این واژه در جمله‌هایی کوتاه از پی هم به کار می‌رفته، برای پیش‌گیری از تکرار، صورت آرامی آن را می‌نوشته‌اند اما به پهلوی می‌خوانده‌اند. آمدن این فعل‌ها به جای یکدیگر از دیرباز معمول بوده است و مثلاً باشم و بوم در کنار هستم به کار می‌رفته‌اند؛ از جمله در قطعه‌ای پهلوی به نام «جاماست اسانا» که به «شاهنامه‌ی پهلوی» معروف است، یک مصراع چنین آمده است:

**pat geti vistaxw mabed**  
(۳۰، ۴۹۴) یا در روایتی دیگر به نام «اندرز دانیان به مز دیسنان» (۳۰، ۶۴۵):

hag ar ên patirêt

اگر از من بپذیرید،

**bavêt sût ido gêhân**

بود سود دو جهان

**pat gêtih vistâxw mâbavêt**

به گیتی گستاخ مباشید.

و دیگر از این کاربردها، واژه‌ی «بادا» است که در سرود معروف کرکوی یادگار برجسته‌ی آتشکده‌ی کرکوی سیستان در سطر اوگ چنین آمده است: فرخت باداروش (۳۰، ۷۴۶) در کارنامه‌ی اردشیر بابکان این جابه‌جایی فراوان است؛ از جمله:

در صفحات متعدد از ۱ تا ۹۰ با چنین شکل‌ها و

ساخت‌هایی از **ب** و **و** و شکل‌هزوارشی آن روبه‌رو می‌شویم:

ب	باشید	bīt
ب	باد، باشد.	bavāt
ب	بوند، باشند	bavēnd
ب	باشی	bavē(h)
ب	بود	bavēt
ب	باشم	bavam
ب	باش	bāš
ب	بودن	būtan

واژه‌ی **ب** بویاو به معنای باشی که در بندهای اولیّه‌ی های ۱۱ سینا تکرار می‌شود نیز از همین دست کاربردهاست (۳، ۲۴، ۲۲... از ریشه‌ی بو ۳، ۸۷). در فارسی میانه‌ی تورفانی نیز این کلمه به شکل پهلوی **bwynd** بوند (۱، ۱۵) آمده است.

به هر صورت یک سانی، وحدت یا آمیختگی این فعل‌ها بایکدیگر تا آن جاست که آن‌ها را یک ماده‌ی واحد تلقی می‌کنند نه سه چهار مصدر یا فعل مختلف.

صرف فعل معین **bav** و **būd** را در زبان پهلوی به طور کامل می‌بینیم (۲۴، ۱۹-۱۸):

#### مضارع اخباری

۱. ش. م. **bawēm**
۲. ش. م. **bawē(h)**
۳. ش. م. **bawēd / bēd** ← اهرمزد بود اَهست اَهمی

بوید: اورمزد بود و هست و همیشه باشد (۲۴، ۴۶).

۱. ش. ج. **bawēm / bēm**
۲. ش. ج. **bawēd / bēd**
۳. ش. ج. **bawēnd / bēnd**

#### مضارع التزامی

۱. ش. م. **bawān**
۲. ش. م. **bawāy**
۳. ش. م. **bawād / bād**

۱. ش. ج. **bawām**

۲. ش. ج. **bawād**

۳. ش. ج. **bawānd / bānd**

امر: تنها دو ساخت دارد:

۲. ش. م. **bāšm**

۲. ش. ج. **bawēd / bēd**

در زبان سغدی نیز که جزو زبان‌های ایرانی میانه‌ی پیش از اسلام است، بدین صورت صرف می‌شود: (۱۵، ۵۱)

#### مضارع اخباری

۱. ش. م. **Uβām / βām**  
**bavāmi**

۲. ش. م. **βe / βawe**

**bavahi**

۳. ش. م. **βōt**

**bavati**

۱. ش. ج. **Uβēm / βēm**

**bym**

۲. ش. ج. **βāθ / βād**

۳. ش. ج. **βand**

**bavanti**

مضارع التزامی نیز با تفاوتی اندک به مضارع اخباری نزدیک است.

شکل کنونی فعل بودن در فارسی امروز با آنچه آمد کاملاً متفاوت است و تنها در یک صیغه، امر ۲. ش. م. بانمونه‌ی پهلوی **bāš** برابری می‌کند. بقیه‌ی صیغه‌ها اینک متروک شده‌اند اما تا قرن‌های مدید پس از رواج زبان دری در فارسی، صورت‌هایی از مصدر «بودن» برای مضارع التزامی و اخباری کاربرد داشته است؛ مثلاً در تاریخ سیستان «بُود» برای زمان حال به کار رفته است: «هرگز نَبُود که خالی بُود از علما و فقهاء بزرگ ... و عادت کریم ایشان خود این بُود و ...» (۴، ۳۵۸).

و در برخی متون دیگر:

«اندر لغت عرب از آدمیان یتیم آن بود که پدر ندارد.» (۲۴، ۱۱۰) به نقل از تفسیر قرآن پاک.

«آن روز که رومیان پارسیان را غلبه کنند شاد بوند مؤمنان» (همان) به نقل از تفسیر قرآن کمبریج.

«بلکه زیر وی جزئیات بوند.» (همان) به نقل از منطق دانشنامه‌ی علائی.

«شبهین آن بوند که مشارک بوند اندر حکم.» (همان) به نقل از شرح تعرف.

«باشد که مقدم و تالی سالب بوند.» (۲۴، ۱۴۵) به نقل از منطق دانشنامه‌ی علائی.

«باشد که مرید اندر ابتدای کار براخلاص تمام قادر

نبود. « (همان) به نقل از کیمیای سعادت.

وضعیت این فعل پس از سپری شدن روزگار زبان پهلوی در برخی از شاخه های گوناگون زبان دری که تا امروز محفوظ مانده به شکل های مختلف قابل مطالعه است:

الف: در فارسی قوچانی امروز (۱۰، ۹۲) بودن با تلفظ biyan تنها برای ماضی ها به کار می رود؛ از جمله:

۱. ش. م. ماضی ساده biyom و ۳. ش. م. ماضی

ساده biyag و ۱. ش. م. ماضی نقلی biyeyom

ب: در لهجه ی واران از توابع شهرستان محلات، این

فعل جز مورد استعمال ماضی در شکل مضارع التزامی نیز

کارکرد دارد. (۲۸، ۹۱)

۱. ش. م. aguwâ - b - iyom باید باشم

۲. ش. م. aguwâ - b - i باید باشی

۲. ش. م. aguwâ - b - u باید باشد

۱. ش. ج. aguwâ - b - ia باید باشیم

۲. ش. ج. aguwâ - b - im باید باشید

۳. ش. ج. aguwâ - b - dain باید باشند

پ: در گویش خوری نیز شکل های مختلف (بودن) تنها

در ماضی ها نمود می یابد. (آنچه در مجله ی زبان شناسی،

شماره ی پیاپی ۲۰، ص ۳۰ به عنوان زمان حال التزامی آمده

است، چیزی جز ماضی التزامی نیست. نام گذاری براساس

ساختار است.) تنها یک مورد استثنا در چنین جمله ای ممکن

است:

šâyad e:v de âji bu.

«شاید او آن جا باشد.» (۱۳، ۳۱) که bu برای بیان

مضارع به کار رفته است. در گویش لری امروز هم از bu

برای بیان ۳. ش. م. وج مضارع التزامی استفاده

می شود: balke ū ĉe bu. شاید آن جا باشد.

balke ū ĉe bun. شاید آن جا باشند.

ت: در گویش قایینی نیز (۱۱، ۸۳) این فعل تنها نمود

گذشته دارد و در فعل های مضارع و امر از آن اثری نیست.

ث: وجود فعل be (بودن) را در یکی از شاخه های زبان

هند و اروپایی یعنی انگلیسی امروز، فعلاً در نظر داشته باشیم

تا بعداً بیش تر بدان پردازیم.

چنان که آمد، تقریباً بیشتر زبان ها و لهجه های امروز

پارسی از مصدر (بودن) یا در شکل ماضی ساده یا به عنوان

فعل کمکی در ساختن ماضی بعید استفاده می کنند و استعمال

آن در فعل های مضارع و امر بسیار اندک است؛ برای ساخت

امر و مضارع- چنان که دیدیم- ریشه ی  $\sqrt{ah}$  و  $\sqrt{h}$  از مصدر

بودن مورد استفاده قرار می گیرد. از این دو ریشه  $\sqrt{ah}$

ریشه ی قوی و  $\sqrt{h}$  ریشه ی ضعیف است (۳۱، ح. ۵۹ و

۵۷۲).

ح

در زبان پهلوی ریشه ی  $\sqrt{ah}$  فعل ahēm و  $\sqrt{h}$  فعل hym

۱. ش. م. به معنای «هستم» می دهد. ضمناً یکی از ابدال های

رایج در پهلوی تغییر و تطور h به s/θ است و همین روند

است که در سغدی شکل ۳. ش. م. را دگرگون کرده است.

صرف این فعل در سغدی چنین است:

مضارع اخباری:

۱. ش. م. ahmi، هستم

۲. ش. م. ahi، هستی

۳. ش. م. ast(i)، هست

۱. ش. ج. ahmahi، هستیم

۲. ش. ج. ēšta، هستید

۳. ش. ج. astand / and، هستند (۱۵، ۵۰)

صرف کامل  $\sqrt{ah}$  در فارسی باستان چنین بوده است:

(۲۲، ۲۳۳)

۱. ش. م. ahmiy هستم

۲. ش. م. ahiy هستی

۳. ش. م. astiy هست

۱. ش. ج. ahmahiy هستیم

۲. ش. ج. ؟

۳. ش. ج. hantiy هستند

اشکال مختلف همین ساخت ها را در اوستا نیز می توان

دید؛ از جمله:

سره دد ahmi (۳، ۲۵) هستم

سره دد astiy (۳، ۵۲) هست، است.

این دستگاه در پارسیک (پهلوی) ساده تر می شود

یا آن چنان که از قراین برمی آید، از ریشه ی  $\sqrt{h}$  ضعیف

بدین ترتیب صرف می گردد:

۱. ش. م. hēm / hom / ham هستم

۲. ش. م. hē هستی

۳. ش. م. hast / ast هست

۱. ش. ج. hēm هستیم

۲. ش. ج. hēd هستید

۳. ش. ج. hēnd هستند (۲۴، ۱۸)

تقریباً همین شکل صرف شده بعداً به فارسی دری راه

است

esti	لیتوانی
jesti	اسلاوی (روسی باستان)
est	فرانسه
est	لاتینی
ist	ژرمنی (آلمانی)
is	انگلیسی
e/ast (۲۲، ۱۶۰)	فارسی

ضمناً اگر بنا به برخی نشانه‌ها بپذیریم که در فارسی نیز (۹، ذیل است) ast در ابتدا est بوده است، شکل تقریباً یکسان واژه را از هند تا انگلیس به روشنی می‌بینیم.

با این همه، فرایند ظهور *st* در ۵ ساخت دیگر این فعل، جز در ۳. م. که از دیرباز دیدیم باید منوط به تحوّل دیگری باشد که کشف آن به کنکاشی بیش از این مختصر نیاز دارد. همین مسئله، دانشمندان زبان شناس را بر آن داشته تا حدس دیگری را مورد نظر قرار دهند و از روی شواهد موجود به بازسازی این فعل در زبان هند و اروپایی به شکل *esti* \*پردازند (۲۲، ۱۶۱). توضیحاً\* علامت واژه‌ی بازسازی شده است. با این فرض اخیر موضوع روشن‌تر می‌شود.

وقتی ردّ پای این فعل را در زبان‌های باستانی دنبال می‌کنیم شکل هست/است آن را به صورت *st* در صفحات متعدد کارنامه‌ی اردشیر بابکان و ارداویراف/ز نامه با تلفظ *ast* می‌بینیم اما در سایر صیغه‌ها *st* وجود ندارد و شخص‌های دیگر به خط هز وارشی *st* ، *st* ، *st* ، *st* و تلفظ *hē* ، *hēnd* و *ham* به ترتیب به معانی هستی، هستند، هستم می‌آیند؛ تنها در یک مورد خاص (۸۴، ۱۲) *AYTyh* با تلفظ *astih* آمده است که آن نیز اسم مصدر است نه فعل.

البته این فعل اگرچه در بسیاری از شاخه‌های زبان بدون شناسه می‌آید، در برخی از گویش‌های ایرانی، شناسه‌ی سوم شخص خود را حفظ کرده است و از آن جمله است گویش امروز سیستان:

ast-o	۱- ش. م.
ast-i	۲- ش. م.
ast-a	۳- ش. م.
ast-e	- جمع

بدیهی است که در تمام زبان‌های زنده‌ی دنیا، واژه‌های پرسامد به ویژه فعل‌ها، شکل‌های گوناگون به خود می‌گیرند و به گونه‌های متفاوت از یکدیگر نمود پیدا می‌کنند.

می‌یابد و مثلاً در شاهنامه نیز دیده می‌شود (۲۲، ۳۲):

زلشکر سرافراز گردان که هند  
به نزدیک شاه جهان ارجمند  
و نیز در این بیت از ناصر خسرو:  
از مرد خرد پیرس ازیرا  
جز تو به جهان، خردوران هند

این شعر سنایی نیز شاهدی بر این معناست:  
دهقان عقل و جان منم امروز و دیگران  
چندان هیند خوشه چین خرمن منند  
و شواهدی دیگر از نثر فارسی قدیم:

قرآن قدس، چاپ دکتر علی رواقی: «پرخیزید از خدای؛ ارهید گروستانان»، «ایماترسانان».  
و شایان توجه آن که امروز در منطقه‌ی جزه در استان اصفهان این شکل‌ها با اندکی تفاوت رواج دارد:

۱. ش. م. hon هستم

۲. ش. م. he هستی

۳. ش. م. hu هست

۱. ش. ج. him هستیم

۲. ش. ج. hi هستید

۳. ش. ج. hin هستند (۷، ۱۱۲)

شکل امروزی گویش خوری نیز چنین است:

۱. ش. م. hō(m) هستم

۲. ش. م. hi هستی

۳. ش. م. hasē(n) / has / h ε هست

۱. ش. ج. hē(m) هستیم

۲. ش. ج. hi هستید

۳. ش. ج. hā(nd) / hande هستند

تا این جا دیدیم که از میان ساخت‌های شش گانه‌ی این فعل در اغلب زبان‌ها و شاخه‌های وابسته به هم، تقریباً تنها صیغه‌ی ۳. ش. م. است که شکلی از هست / است یا *st* در خود دارد. در ۵ ساخت دیگر - اگر سایر زبان‌ها را از سرکنجکاوای نکاویم - می‌توان گفت در فارسی  $\sqrt{ah}$  یا  $\sqrt{h}$  بیش‌تر به چشم می‌خورد و به گوش می‌رسد و روشن است که *st* از سر تصادف در این صیغه نمود نیافته است بلکه با استقرایی نه چندان کامل، در غالب زبان‌های شاخه‌ی هند و اروپایی این وجه اشتراک را می‌بینیم:

سنسکریت a'sti

یونانی باستان e'sti

به گونه ای که گاه پیدا کردن وجه اشتراک میان صیغه های آن ها غیر ممکن است. هم چنان که امروزه در زبان انگلیسی تشابه میان am اول شخص مفرد از فعل be و ham اول شخص مفرد فعل بودن پهلوی یا آم در فارسی امروز بسیار بیشتر است تا میان am و are و is انگلیسی. در زبان فرانسه نیز بین ساخت های شش گانه ی فعل بودن تجانسی نیست. این عدم تجانس در آلمانی بین bin هستم ist هست و sind برای بقیه ی صیغه ها بیش تر آشکار است.

نکته ی جالب آن که در اغلب زبان های هند و اروپایی صیغه های مختلف این فعل به عنوان فعل مسند خواه نیز به کار می روند و کمبود معنایی آن ها با اسم یا صفت جبران می شود؛ مثلاً است و بقیه ی صیغه های هم خانواده ی آن در این کارکرد به زحمت و به ندرت می توانند بخش اطلاع رسان جمله باشند و این وظیفه را برعهده ی مسند می گذارند تا هسته ی مرکزی جمله قرار گیرد:

در فارسی جمله هایی مثل «هو است» یا «من هستم» در این کاربرد نقص معنایی دارند و باید این گونه کامل شوند:

هو سرد است و من معلم هستم. در نتیجه، بخش خبر جمله که در غالب یا نزدیک به تمام فعل ها به ویژه فعل های ناگذر در خود فعل متمرکز است به بخش مسند انتقال می یابد؛ و چنین است در دیگر زبان های هند و اروپایی:

انگلیسی: she is attractive او جذاب است.

آلمانی: das veilchen ist schön گل بنفشه زیباست.

فرانسه: Les enfants sont contents. بچه ها

خوش حال هستند.

این جمله ها در مقایسه با جمله هایی نظیر او می گیرد و شما می دوید که می گیرد و می دوید بار معنایی را خود، به طور کامل می رسانند، آن را به بخش مسند - که مشخص شده است - وامی گذارند.

زبان فارسی علاوه بر دو استفاده ی مذکور (فعل ناگذر به معنای وجود داشتن و فعل مسند خواه) بر اساس دورترین سند مکتوبی که به یادگار مانده، صیغه ی ۳. ش. م. این فعل را به عنوان فعل کمکی برای ساختن گروه ماضی های نقلی نیز به کار می برد؛ همچون: رفته است، می رفته است، رفته بوده است و داشته می رفته است (اختصاصاً در این جا است مورد نظر است نه شکل های دیگر ام، ای ...). همین کاربرد مضاعف باعث آشفتگی ها و سردرگمی های بسیاری در تشخیص های دستوری شده

است؛ مثلاً مانع از این شده که بتوان به راحتی تشخیص داد در جمله هایی مثل کتاب بسته است و پنجره گشوده است، اصولاً فعل ماضی نقلی است که از الگوی صفت مفعولی + است (الگوی ماضی نقلی) تبعیت می کند یا از الگوی جمله ی سه جزئی مسندی (نهاد + مسند + فعل). حتی همین فعل است که تشخیص روابط نحوی اجزای جمله ی زیر را نیز دشوار می سازد: «کتاب بسته شد»؛ یعنی نمی توان به سادگی و با کمک الگوهای دستوری امروز، مجهول یا معلوم بودن جمله ی بالا را ثابت کرد. گرچه در ظاهر امر، فعل «شد» به «است» ارتباطی ندارد.

این نکته برای گشوده شدن به توضیح بیش تری نیاز دارد:

در یک کلام باید گفت که فعل اصلی «است» از مصدر «بودن» با فعل کمکی «است» در ماضی نقلی هیچ ارتباطی ندارد. این دو واژه از دو مقوله ی مختلف اند، گرچه از جهت شکل ظاهر و تلفظ در پارسی امروز هر دو یک سان به نظر می آیند. هم چنان که پیش تر گفته شد، فعل هست/است از ریشه ی  $ah, \sqrt{h}$  از زبان های باستانی ایران مشتق می شود اما ریشه ی «است» ویژه ی ماضی نقلی  $\sqrt{sta}$ : ist و  $\sqrt{istad}$  در اصل به معنای ایستادن و رسیدن است (۲۴، ۱۸، ۱۹). این واژه در متون پهلوی هرگز به خط پهلوی نیامده بلکه با املاهای هزاری  $istad$  ۳۴۱۴۲۱. ش. م و  $istad$  ۱۴۲۱۴۲۱ (مصدر) و  $istad$  ۱۴۱۴۱۴ (ش. ۳. ج) آمده است که حرف نوشت هزاری آن ها  $YKOYMWN$  است؛ این واژه غیر ایرانی (آرامی) و تلفظ اصلی آن یکوی مونت و تلفظ پارسی آن ایستاد است و لفظ اصلی با قام یقوم به معنای ایستادن در عربی امروز، هم ریشه است. همین واژه ی ایستاد که بعدها ایستاد و استیت و استاد شده است، در ساختن گروه ماضی های نقلی به کار رفته و گاه نیز معادل شد در پارسی امروز، فعل مجهول می ساخته است؛ به عنوان مثال، در جمله های زیر که برای ساده تر شدن مطلب به خط فارسی نوشته می شود:

گپت استیت - زت استیت.

اگر این جمله ها فاعل آشکار و مشخص می داشته اند، فعل آن ها ماضی نقلی تلقی می شده است؛ یعنی گفته است و زده است و در صورتی که فاعل روشن نبوده است فعل مجهول تلقی می شده: گفته شد و زده شد.

همین مشکل در دستور زبان فارسی امروز تا آن جا پیش می آید که مثلاً برای جمله هایی از قبیل: پنجره باز شد و آب

سرد شد (۸، ۴۰) گشتار حذف و افزایش «کرده» در نظر گرفته می شود تا به معیارهای مجهول نزدیک تر گردند و مجهول دانسته شوند. حال آن که جمله هایی از این دست معلوم اند و واژه های سرد و باز مسند آن هاست. به این دلیل که این جمله ها در بقیه ی ساخت های اسنادی هم سازش نشان می دهند؛ یعنی می توان جمله هایی از این قبیل ساخت که برگردان جمله های پیشین اند: پنجره باز است، آب سرد است، پنجره باز بود، آب سرد بود که بی تردید اسنادی اند. درباره ی ساخت ماضی نقلی و فعل اصلی است نیز - هم چنان که پیش تر آمد - ظاهراً این دو «است» یک سان شمرده می شوند اما گفتیم که چنین نیست بلکه در ساخت ماضی نقلی از ترکیب بن ماضی فعل اصلی - نه صفت مفعولی چنان که امروز معمول است - و واژه ی استات/ استیت/ استند/ استم که گونه های ایستاتن + شناسه هستند، استفاده می شده است.

بعدها - که البته معلوم نیست دقیقاً کی - این قسمت های مختلف با هم جوش خورده اند و از آن ها افعال نقلی:

رفتستم رفتستیم  
رفتستی رفتستید  
رفتست رفتستند

ساخته شده و جزء مؤخر آن ها ظاهراً به این ترتیب «است» یعنی همان فعل مسند خواه دانسته شده است که ۳ کار انجام می دهد: گاهی فعل اصلی است به معنای وجود داشتن، گاهی برقرار کننده ی رابطه ی ساده ی ایجابی یا سلبی بین دو اسم یا اسم و صفت و گاه نیز معین نقلی ساز است. این که گفتیم زمان تحوگ این واژه از استیت یا استات به است روشن نیست، بدان دلیل است که در خود زبان پهلوی نیز شواهدی سراغ داریم که گاه این کلمه به سیاق امروزی به کار رفته است؛ از جمله در دو مصراع نخستین منظومه ی درخت آسوریک از آثار پهلوی شمالی یا اشکانی این واژه ها همانند است:

درختی رُست است تر آو شتر و آسوریک  
بُش خوشک است، سرش هست تر

که است در مصراع نخست همان استات و است و هست مصراع دوم از مشتقات بودن است (۴، ۱۰۹). البته فعل استاتن بعد از اسلام نیز تا مدت ها حضوری گاه دارد و از جمله در کلیله و دمنه چندین بار به معنای شد در جمله هایی مانند «آب چشمه خشک ایستاد» یا

«هوا گرم ایستاد» به کار رفته است که در این مورد بهتر است آن را از نوع فعل های آغازی به حساب آورد.

با صرف نظر کردن از تمام کاربردها و گونه های این فعل که از آن بیم اطباب می رود، تنها به یک نکته بسنده می شود و آن پاسخ به شبهه ای است که در تعیین نوع جمله هایی مثل «نامه رسیده است.» و «آب آلوده است.» پیش می آید: جمله های زیر را به عنوان نمونه برمی گزینیم:

### الف:

- ۱- کتاب بسته است.
- ۲- پنجره گشوده است.
- ۳- مرغ کشته است.
- ۴- نامه رسیده است.
- ۵- آب آلوده است.
- ۶- حسین رفته است.
- ۷- او آمده است.

بسته به این که فعل کدام یک از جمله ها است و کدام یک استاتن باشد، نوع جمله را می توان از نظر نحوی تعیین کرد. چون پیشتر گفتیم که استاتن ماضی نقلی می ساخته است اما است برقرار کننده ی ارتباط بین دو جزء دیگر جمله است و چون می دانیم که است ≠ نیست، پس ساده تر آن است که جای آن دو را با هم عوض کنیم و نتیجه را ببینیم. جمله ها به این صورت درمی آیند:

### ب:

- ۱- کتاب بسته نیست.
- ۲- پنجره گشوده نیست.
- ۳- مرغ کشته نیست.
- ۴- نامه رسیده نیست.
- ۵- آب آلوده نیست.
- ۶- حسین رفته نیست.
- ۷- او آمده نیست.

با اندکی دقت مشخص می شود که برخلاف هفت جمله ی اوگ که دستور مندند، جمله های ۴، ۶ و ۷ ب نمی توانند دستوری باشند؛ چون اسناد منفی را نمی پذیرند. پس ۴، ۶ و ۷ الف اسنادی نیستند بلکه ماضی نقلی اند؛ برخلاف چهار جمله ی دیگر که زمان آن ها مضارع اخباری است، گرچه شکل ماضی نقلی دارند.

راه دیگر آن است که چنین جمله هایی را با سایر فعل های هم خانواده ی است بیازماییم و اگر نتیجه مثبت بود، آن گاه

حکم قطعی صادر کنیم؛ مثلاً همان هفت جمله را به این  
طریقه بار دیگر می‌آزماییم:

### پ:

- ۱- کتاب بسته می‌شود.
- ۲- پنجره گشوده می‌شود.
- ۳- مرغ کشته می‌شود.
- ۴- نامه رسیده می‌شود.
- ۵- آب آلوده می‌شود.
- ۶- حسین رفته می‌شود.
- ۷- او آمده می‌شود.

در این جابه‌جایی فعل‌ها هم چون جمله‌های ۴، ۶ و ۷  
پ نادستوری می‌شوند، ثابت می‌کنند فعل‌های ۴، ۶ و ۷  
الف استاتن است و در نتیجه ماضی نقلی.

براین بحث یک نکته‌ی دیگر باید افزود که غالب  
نویسندگانی که از این مقوله سخن گفته‌اند، تنها به این قناعت  
ورزیده‌اند که بنویسند: (۲۵، ۳۲۴) «در کلمه‌ی هست  
نسبت به است تأکیدی وجود دارد. « مسئله اصلی در این  
کاربرد، تکیه‌ای است که بر برخی از قسمت‌های جمله وارد  
می‌آید و آن را از سایر قسمت‌ها برجسته‌تر می‌کند.  
جمله‌های زیر را در نظر بگیریم:

### ک:

- ۱- من معلّم استم.
- ۲- تو معلّم استی.
- ۳- او معلّم است.
- ۴- ما معلّم استیم.
- ۵- شما معلّم استید.
- ۶- ایشان معلّم استند.

### ل:

- ۱- من معلّم هستم.
- ۲- تو معلّم هستی.
- ۳- او معلّم هست.
- ۴- ما معلّم هستیم.
- ۵- شما معلّم هستید.
- ۶- ایشان معلّم هستند.

### م:

- ۱- من معلّمم.
- ۲- تو معلّمی.
- ۳- او معلّم است.

- ۴- ما معلّمیم.
- ۵- شما معلّمید.
- ۶- آن‌ها معلّم‌اند.

از ۱۸ صورت بالا ۱، ۲، ۴، ۵ و ۶ در فارسی امروز  
ایران کاربرد ندارند و گرچه در برخی شاخه‌های دری مثل  
دری افغانستان زنده و فعال‌اند، از آن طرف نظر می‌کنیم.  
شماره‌ی ۳ ک نیز همان است که در ۳ م تکرار شده اما  
جای واقعی آن در ۳ ک است نه در ۳ م اما از آن رو که  
۳. ش. م مضارع  $\sqrt{h}$  و  $ah$  صورت کوتاه شده ندارد و  
نیز برخلاف همه‌ی فعل‌های مضارع، شناسه‌ی  $\emptyset$  دارد، آن  
را در ردیف ۳ م قرار می‌دهند.

مطلب اصلی در اشتراک‌ها و تفاوت‌های کاربردی گروه  
ل و گروه م است؛ بدین معنا که در هر دو گروه اگر بخواهیم  
نهاد را مرکز اطلاع *pion of information* قرار دهیم،  
با گذاشتن تکیه بر روی هجای تکیه‌پذیر نهاد، این کار  
انجام‌پذیر است و معنای آن چنین می‌شود: من معلّم هستم  
نه کس دیگر ...

در مورد مسند نیز وضع به همین منوال است؛ یعنی،  
در صورت قرار گرفتن آن در مرکز اطلاع باز هم با تخصیص  
تکیه‌ی جمله به هجای تکیه‌پذیر مسند، این کار ممکن است  
و معنای آن چنین می‌شود: من معلّم هستم؛ یعنی، حرفه‌ام  
این است نه چیز دیگر ...

اما اگر نقطه‌ی اطلاع روی فعل جمله متمرکز گردد،  
تنها فعل‌های گروه «ل» این تکیه را می‌پذیرند و برای  
معادل‌های آن‌ها در گروه م (یعنی مخفف فعل + شناسه)  
چنین امکانی وجود ندارد. حتی با آن که فعل است در ۳ م  
استقلال دارد، این تکیه را قبول نمی‌کند. در صورتی که فعل  
هست در ۳ ل به راحتی به نقطه‌ی اطلاع جمله و هجای تکیه  
بر مبدل می‌شود. برای آن که مطلب باز هم روشن‌تر شود،  
می‌توانیم پس از مسند در هر دو گروه، کلمه‌ی «که» را  
بیفزاییم. می‌بینیم که شش جمله‌ی گروه ل به راحتی «که» را  
می‌پذیرند و مثلاً این طور معنا می‌دهند: من معلّم که هستم  
اما مثلاً علاوه بر آن، کتاب هم می‌نویسم.

اما گروه م و حتی ۳ م که باز هم فعل آن مستقل است،  
این کلمه را در خود جای نمی‌دهند یعنی نمی‌توان گفت: او  
معلم که است. پس نتیجه می‌گیریم که فعل است نمی‌تواند  
هجای تکیه بر (accented syllable) و در نتیجه، نقطه‌ی اطلاع



مختلف بتوانند جانشین هم گردند بلکه با هم در توزیع تکمیلی اند.

point of information جمله قرار گیرد و اگر لازم باشد، از همتای دیگر آن «هست» که هنوز صامت دمشی aspirated h/ را از دست نداده است، استفاده می شود. بنابراین است و هست گونه‌ی آزاد یکدیگر نیستند که در موقعیت های

## کتاب نامه

- ۱- ابوالقاسمی، محسن، فعل آغازی، انتشارات توس، تهران، ۱۳۵۱
- ۲- انوری، حسن و حسن احمدی گیوی، دستور زبان فارسی ۲، انتشارات فاطمی، ۱۳۶۸
- ۳- اورنگ، مراد، بررسی یسنا، های ۱۱، بخش چهارم، شرکت سهامی چاپ رنگین، ۱۳۴۴
- ۴- بهار، ملک الشعرا، محمد تقی، سبک شناسی، کتاب های پرستو، تهران، چاپ سوّم، ۱۳۴۹، جلد نخست
- ۵- پنج استاد، دستور زبان فارسی، برای سال سوّم و چهارم دبیرستان ها، کتابخانه‌ی مرکزی، تهران، بدون تاریخ
- ۶- توکلی، علی اصغر، کشف و توضیح مکانیزم اختلاف ...، مجله‌ی زبان شناسی، شماره‌ی پیاپی ۱۰
- ۷- جعفری، مسعود، نکته‌ای درباره‌ی مقاله‌ی ...، مجله‌ی زبان شناسی، شماره‌ی پیاپی ۱۹
- ۸- دبیر مقدم، محمد، مجهول در زبان فارسی، مجله‌ی زبان شناسی، شماره‌ی پیاپی ۳
- ۹- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه
- ۱۰- ذوقدار مقدم، رضا، فارسی قوجانی، مجله‌ی زبان شناسی، شماره‌ی پیاپی ۱۲
- ۱۱- زمردیان، رضا، بررسی گویش قاین، مؤسسه‌ی چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸
- ۱۲- ژینیو، فیلیپ، ارداویراف نامه، ترجمه و تحقیق ژاله‌ی آموزگار، شرکت انتشارات معین، تهران، ۱۳۷۲
- ۱۳- عباسی، مهدی، توصیف فعل در گویش خوری، مجله‌ی زبان شناسی، شماره‌ی پیاپی ۲۰
- ۱۴- فره‌وشی، بهرام، کارنامه‌ی اردشیر بابکان، دانشگاه تهران، ۱۳۵۴
- ۱۵- قریب، بدرالزمان، نظام فعل در زبان سغدی، مجله‌ی زبان شناسی، شماره‌ی پیاپی ۱۹
- ۱۶- قریب، محمد، زبده‌ی دستور زبان فارسی، انتشارات بنیاد، تهران، ۱۳۵۰
- ۱۷- کسروی، احمد، زبان پاک، کتاب فروشی پایدار، تهران ۱۳۳۹
- ۱۸- کلباسی، ایران، فارسی اصفهانی، مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۰
- ۱۹- کلباسی، ایران، پیشوندهای تصریفی و اشتقاقی در افعال گویش ... مجله‌ی زبان شناسی، شماره‌ی پیاپی ۱۹
- ۲۰- معین، محمد، فرهنگ فارسی
- ۲۱- مقدم، محمد، راهنمای ریشه‌ی فعل های ایرانی، مؤسسه‌ی مطبوعاتی علمی، ۱۳۴۲
- ۲۲- ناتل خانلری، پرویز، تاریخ زبان فارسی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، چاپ ششم، ۱۳۵۴، ج ۱
- ۲۳- ناتل خانلری، پرویز، تاریخ زبان فارسی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، چاپ دوّم، ۱۳۵۳، ج ۲
- ۲۴- ناتل خانلری، پرویز، تاریخ زبان فارسی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، چاپ ششم، ۱۳۵۴، ج ۳
- ۲۵- ناتل خانلری، پرویز، دستور زبان فارسی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، چاپ چهارم، ۲۵۳۵
- ۲۶- ناظمی، حسن، دستور نو، مؤسسه‌ی مطبوعاتی شرق، تهران، چاپ دوازدهم، ۱۳۴۹
- ۲۷- نوبهار، مهرانگیز، دستور کاربردی زبان فارسی، انتشارات رهنما، چاپ اوّل، ۱۳۷۲
- ۲۸- نیلی پور، رضا و محمد تقی طیب، توصیف ساختمانی دستگاه فعل لهجه‌ی واران، مجله‌ی زبان شناسی، پیاپی ۳
- ۲۹- وحیدیان کامیار، تقی، دستور فارسی، کتاب فروشی امیرکبیر، مشهد، ۱۳۴۴
- ۳۰- همایون فرخ، رکن الدین، تاریخ هشت هزار سال شعر ایرانی، نشر علم، چاپ اوّل، ۱۳۷۰، ج ۱
- ۳۱- همایون فرخ، رکن الدین، تاریخ هشت هزار سال شعر ایرانی، نشر علم، چاپ اوّل، ۱۳۷۰، ج ۲
- ۳۲- هنر، علی محمد، صورت های قدیمی فعل بودن، مجله‌ی زبان شناسی، شماره‌ی پیاپی ۱۸